

پژوهش‌نامه قرآن و حدیث

Pazhouhesh Name-ye Quran Va Hadith

شماره ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۳

No. 34, Spring & Summer 2024

صص ۲۵۵-۲۷۸ (مقاله پژوهشی)

واکاوی نظریه اصل معنایی واژگان در معجم مقایيساللغه ابن‌فارس و مفردات قرآن راغب

سید رضا مؤدب^۱، علی بدري^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۷/۲۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۳/۰۸/۰۵)

چکیده

ابن فارس در معجم مقایيساللغه و راغب اصفهانی در مفردات الفاظ القرآن، در فهم واژگان از نظریه «اصل معنایی» بهره جسته‌اند. این نظریه به صورت گسترده و جدی از سوی ابن فارس مطرح گردید. در این نظریه معنای استعمالی واژه، به عنوان گوهر معنایی، بن و یا همان اصل معنایی آن شناخته می‌شود به گونه‌ای که اصل معنایی با تطور و تغییر صیاغت و هیئت واژه باقی می‌ماند. براساس نظریه ابن فارس، هر واژه می‌تواند دارای اصل‌های متعدد معنایی باشد و هر یک از اصول در فهم عمیق واژه تأثیر بهسازی دارد، اما این نظریه، نزد راغب اصفهانی بر این اساس استوار است که هر ریشه لغوی تنها دارای یک اصل معنایی و سایر معانی، به آن اصل بازمی‌گردد. این نوشتار با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی به نتایجی دست یافته که مهترین آنان را این‌گونه می‌توان برشمرد: نظریه اصل معنایی با نظریه اشتراق متفاوت بوده و از نظر رتبه متأخر از آن است. ابن فارس در موارد فراوانی به اصل معنایی واحد قائل شده که به نظر در این موارد موفق به کشف رابطه معنایی بین واژگان مشتق از یک ماده گردیده، اما در بقیه موارد به دلیل عدم موفقیت در کشف رابطه معنایی جهت ارجاع به اصل واحد معنایی ناگزیر از ایجاد اصول معنایی شده است. در برخی از موارد دیدگاه راغب با ابن فارس در ارائه اصل معنایی واحد هماهنگ نیست و در برخی موارد ابن فارس در کشف اصل معنایی دقیق‌تر از راغب عمل کرده است. راغب برخلاف ابن فارس در صورت عدم کشف پیوند معنایی میان واژگان یک ماده به جای تأسیس و ایجاد اصل معنایی دیگر تنها به ذکر معنای آن واژه اکتفا کرده و در خصوص اصل معنایی آن یا ارجاع آن به اصل معنایی مذکور در آن ماده سکوت پیشه کرده است.

کلید واژه‌ها: اصل معنایی، معجم مقایيساللغه، مفردات قرآن، راغب اصفهانی، ابن فارس.

moadab_r113@yahoo.com
alibadri13744@gmail.com

۱. استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول);
۲. دانش آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران;

۱- بیان مسائله

با توجه به جایگاه اصل معنایی در فهم واژگان قرآنی؛ برخی از لغویان به بررسی اصل معنایی واژگان عربی و به ویژه واژگان قرآنی پرداخته‌اند تا به فهم دقیق‌تری از آیات دست یابند. از این روی شناخت و بررسی مهم‌ترین منابع لغت که به این مهم پرداخته‌اند ضروری می‌نماید. در این میان ابن‌فارس و راغب اصفهانی از جمله شخصیت‌هایی لغوی متقدم هستند که تلاش‌های فراوانی جهت دست‌یابی به اصل معنایی واژگان قرآنی انجام داده‌اند. این مقاله در صدد است تا با پرسش‌هایی مهم در این زمینه پاسخ گوید که عبارت است از: مراد از اصل معنایی چیست؟ آیا هر ریشه‌ای لغوی دارای یک اصل معنایی است یا ممکن است یک ریشه لغوی دارای چندین اصل معنایی باشد؟ همچنین اصل معنایی چه جایگاهی در بررسی واژگان قرآنی دارد؟

۲- مقدمه

قاموس‌نویسان عرب به ویژه در قرن چهارم و پنجم، از ورود واژگان دخیل و غیر عربی، به حوزه زبان نگران بودند، تا جایی در مقدمه تحقیق معجم مقایيس اللげ در مورد ابن‌فارس گفته شده: «ابن افرس به الترام وي به بيان لغات و واژگان صحيح معروف است»^۱. (ابن‌فارس، ۲۸) لذا «مقاييس اللげ» ابن‌فارس، تلاشی با این رویکرد است. ابن‌فارس نیز با حفظ این حساسیت، با همان رویکرد به جمع آوری واژگان پرداخته است. او با شم زبانی که داشته، برخی از واژه‌های به ظاهر عربی را با رویکرد انتقادی «ليس له اصل عربی» کنار می‌گذارد. وی علاوه بر این حساسیت که ویژگی عمومی در بین قاموس‌نویسان عرب بوده است، ابتکاری بی‌سابقه در شرح واژگان در پیش گرفت، اسلوبی نو که نه قبل و نه بعد از وی، کسی آن را ادامه نداد. او برای هر واژه دو حرفی یا سه

۱. «فقد عارف ابن فارس بالترجمة إبراد الصحيح من اللغات».

حرفي، يك يا چند حوزه معنایي تعريف و تعیین و کدگذاري میکند، ابن فارس، هرچند به موضوع استقاق اشراف و توجه كامل داشت و بنای مقاييساللغه از آن گرفته شده که از استادش ابن دريد به ارت برده بود، اما او با اين دسته‌بندی و کدگذاري منحصر به فردی که انجام داد، علاوه بر بحث استقاق، مسیر تازه‌ای در قاموس‌نويسی عربی پدید آورد. هر کس در متن معجم مقاييساللغه دقت کند در می‌ياد که ابن فارس در بررسی مواد واژگان بسیار هوشمندانه عمل کرده و بر اساس تطور پیوند اصطلاحات با اصول استقاقی آن پيش رفته است. او در ابتدا، يك نقشه معنایي عام برای هر واژه تعريف و تعیین می‌کند و پس از آن، با ذکر آيات و اشعار و امثال مصادق‌های عینی و عملی برای آن حوزه یا حوزه‌های معنایي ترسیم می‌کند.

تفسران از نخستین روزهای نزول قرآن، نیازمند معنی لغات غریب قرآن بودند تا به مراد الهی نزدیک شوند و بتوانند تفسیر و یا کشف مراد الهی نمایند. به همین جهت كتابهای غریب القرآن یا مشکل القرآن و یا كتابهای اللغة مرتبط به قرآن تدوین شده که در بين آنها كتاب معجم مقاييساللغه و مفردات قرآن همچون خورشیدی می‌درخشد.

مفردات راغب با فاصله‌ای نه چندان زیاد از تدوین كتاب معجم مقاييساللغه ابن فارس تدوین شد و اين دو در عصری نزدیک به هم می‌زیستند؛ چنانکه ابن فارس متوفی (۳۹۵ق) است و راغب نیز در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته است.^۱ آنچه در مقایسه اين دو كتاب مهم است استفاده از عبارت اصل یا اصلاح و یا اصول متضاده است که محققان در برداشت معنای اصل و مبانی آنها جستجو نموده‌اند که کلمه اصل از نظر آنها چیست و چرا راغب در كتاب مفردات معتقد به اصل واحد در معنی همه لغات و ابن فارس در مقابل در بیش از صد مورد، معتقد به اصلاح و یا اصول هست و آيا تفاوت آنها در

۱. در سالمرگ راغب اختلاف وجود دارد و تا ۱۵ گونه بيان شده است که از سال ۳۹۶ق تا ۵۶۵ق گفته‌اند. با استناد به يكى از پژوهش‌های صورت گرفته توسط يكى از نویسندهای معاصر، وفات او تقریباً در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم است و این تاریخ دارای شواهد علمی بیشتری است. نک: امیر احمدزاد، بررسی روش تفسیری راغب اصفهانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴ش، بخش اول.

مبانی اجتهادی کشف معنی لغت، سبب این اختلاف در معنی لغات شده است؟

ابن فارس از جمله مجتهدان لغوی است که معتقد است هر واژه می‌تواند دارای اصل‌های متعدد معنایی باشد و هر کدام از اصول در فهم عمیق واژه‌ها تاثیر بگذارند؛ به نظر می‌رسد دیگر مجتهدان در لغت، به ویژه راغب اصفهانی نتوانسته‌اند چنین اعتقادی را پذیرند و در درستی آن تردید نموده‌اند.

۱-۱. پیشینه پژوهش

تحقیقاتی چند در روش و مبانی ابن فارس در معجم مقایيس اللuga و راغب اصفهانی در مفردات قرآن صورت گرفته است؛ از جمله: ۱- «مقایيس ابن فارس و اسس المعنى» اثر محمد رشاد الحماوی، مجله مجمع اللغة العربية. ۲- «ویزگی‌های کتاب المفردات راغب و بررسی روش‌های معنایی واژگان در آن» اثر مینا شمخی، مجله مفتاح. ۳- «الزيادة عند ابن فارس من خلال معجم مقایيس اللغة» اثر مهدی علی آل ملحان، مجله علوم اللغة. ۴- «جایگاه مفردات راغب در واژه‌پژوهی علامه طباطبائی در المیزان فی تفسیر القرآن» اثر محمد تقی دیاری، مجله پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن. ۵- «منهج احمد ابن فارس فی النقد اللغوي فی معجم مقایيس اللغة» اثر محمود عبدالله جفال، مجله اللغة العربي الأردنی. ۶- «دیدگاه انتقادی علامه طباطبائی در لغتشناسی المفردات راغب؛ مورد مطالعه: سوره‌های مائدہ و انعام» اثر مجید صادقی مزیدی، مجله مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم. ۷- «مأخذ ابن فارس فی معجم مقایيس اللغة» اثر سیف الدین الفقراء، مجله اللغة العربي الأردنی. ۸. «واکاوی نظریه اصل معنایی در معجم مقایيس اللغة ابن فارس و التحقیق فی کلمات القرآن مصطفوی (بررسی موردی برخی واژگان قرآنی)» اثر مصطفی عباسی مقدم و همکاران، مجله مطالعات ادبی متون اسلامی.

مقالات مذکور به بررسی ویزگی‌های کلی و روش ابن فارس در معجم مقایيس اللuga و راغب اصفهانی در مفردات قرآن پرداخته‌اند و با توجه به تبع صورت گرفته به نظر می‌رسد اثر

مستقلی نظریه اصل معنایی را نزد ابن فارس و راغب اصفهانی را بررسی و تحلیل نکرده است.

۲-۲. چیستی اصل معنایی

کلمه اصل به معنای اساس، ریشه، پایه و زیر بنا در هر چیزی است و در اشیا به عنوان پایین نقطه آن چیز به کار برده می شود (فراهیدی، ۱۵۶/۷). لغت دانان معاصر معنای زیر را برای اصل برشمرده اند: «بیخ، بن، بنیاد، پایه، پای، شالوده، تنہ و اساس» (دهخدا، ۲۳۸۸/۲). «اصل» در اصلاح قوانین بنیان های استواری است که هر علم بر آن تکیه می زند به گونه ای که هیچ کس نتواند در موجودیت آن بنیان ها اختلاف کند و این بنیان ها میان همه صاحب نظران آن علم امری پدیرفته شده است (عک، ۳۰) و پایه، بستر و ساحت های یک علم اصل آن به حساب می آید (مودب، مفردات قوانین، ۲۸).

برخی از قرآن پژوهان در مورد «اصل» چنین نوشته اند: «معنایی که یک واژه در همه حالات و صیغه ها و مشتقه ای آن دارا بوده و در هنگام تطور، آن معنای اصلی را حفظ نماید، اصل معنایی یک لغت در زبان عربی است و یا به عبارتی دیگر: اصل معنایی همان، معنای حقیقی و مفهوم اصلی است که در مبدأ اشتقاء وجود دارد و در تمامی صیغه های مشتق جاری می گردد. (طیب حسینی، ص ۵). به نظر می رسد «اصل»، بن معنایی و گوهر معنایی در اصطلاح مفردات پژوهان به یک معنا به کار رفته است.

۳- نظریه اصل معنایی در مقایيس اللげ ابن فارس

یکی از ویژگی های منحصر به فرد مقایيس اللげ، احصای حوزه یا حوزه هایی برای معنای هر واژه در ابتدای بحث است. این اسلوب در کتاب معجم مقایيس اللげ نشان از میزان تبحر نویسنده در جمع آوری واژگانی پراکنده و قرار دادن آنها در یک نظام منطقی است. این ویژگی، جایگاه مقایيس اللげ را به عنوان یک نقطه عطف در تاریخ قاموس نویسی عربی ارتقا داده است، به طوری که می توان گفت، مقایيس اللげ فقط یک قاموس

وازگان نیست، بلکه یک کتاب ارزشمند در فقه اللغة قدیم عربی و زبان‌شناسی جدید است.

در مقاییس اللغة به وفور به تبیین رابطه میان معنای اولیه واژه با معانی دومی، سومی، چهارمی پرداخته شده، و این در حالی است که این اسلوب در دیگر قاموس‌های عربی و از آن جمله در الصحاح به ندرت یافت می‌شود. در مقایسه مقاییس اللغة با دیگر قاموس‌ها، تفاوت‌های آنها بیشتر و بیشتر نمایان می‌شود تا جایی که می‌شود گفت: مقاییس اللغة یک کتاب جامع در فقه اللغة عربی قدیم است.

ابن فارس برای هر ماده، اصول معنایی آن را ذکر کند و مستقایات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند، این کار گرچه اجتهادی بوده و در بسیاری از موارد می‌توان بر او اشکالاتی وارد کرد، اما در نوع خود بی‌نظیر است و امروزه نیز کار او بسیار مورد نیاز است؛ چه این‌که او اولین کسی است که این کار را در این حجم وسیع انجام داده است. او برای هر واژه دو حرفی یا سه حرفی، یک یا چند حوزه معنایی در نظر گرفته است که در همه واژه‌های هم ریشه مشترک است و معنای واژه‌های مختلفی که از آن ریشه مشتق می‌شوند، بر پایه‌ی همین حوزه معنایی مشخص می‌گردد.

ابن فارس در مقدمه معجم مقاییس در مورد هدف، اهمیت و انگیزه خود از نگارش کتاب، چنین می‌گوید: «همانا زبان عربی مقاییس‌های صحیحی دارد و اصولی دارد که از آن فروعی سرچشمه می‌گیرد. افراد بسیاری در زمینه لغت و زبان عربی کتاب تألیف کرده‌اند، اما اصلی از آن اصول و معیاری از آن معیارها را بیان نکرده‌اند و آنچه که ما قصد آن را داریم، باب گرانقدری از علم است که جایگاهی والا دارد و ما در صدر هر فصل، اصلی که مسائلش از آن منشعب می‌شود را قرار دادیم تا جمله کوتاه و جامع و به صورت ساده با کمترین لفظ و نزدیکترین معنا بوده، شامل تفصیل باشد». ^۱ (ابن فارس، ۱/۳)

ابن فارس برای هر واژه دو حرفی یا سه حرفی یک یا چند حوزه معنایی در نظر گرفته

۱. إنَّ لِلْغَةِ الْعَرَبِ مُقَائِيسٌ صَحِيحَةٌ، وَ أَصْوَلًا تَنْفَرُّ مِنْهَا فَرْوَعُ. وَ قَدْ أَلْفَ النَّاسُ فِي جَوَامِعِ الْلُّغَةِ مَا لَفَوْا، وَ لَمْ يُعْرِبُوْا فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ عَنْ مُقَائِيسٍ مِنْ تَلْكَ المُقَائِيسِ، وَ لَا أَصْلٌ مِنَ الْأَصْوَلِ. وَ الَّذِي أُوْمَانَ إِلَيْهِ بَابُ مِنَ الْعِلْمِ جَلِيلٌ، وَ لَهُ خَطَرٌ عَظِيمٌ. وَ قَدْ صَدَرَنَا كُلَّ فَصْلٍ بِأَصْلِهِ الَّذِي يَنْفَرُ مِنْهُ مَسَائِلُهُ، حَتَّى تَكُونَ الْجَمْلَةُ الْمُوْجَزَةُ شَامِلَةً لِلتَّفْصِيلِ.

است که در همه واژه‌های هم ریشه مشترک است و معنای واژه‌های مختلفی که از آن ریشه مشتق می‌شوند، بر پایه همین حوزه معنایی مشخص می‌گردد و گرچه این نظریه پیش از این در کتاب العین خلیل بن احمد فراهیدی به گونه جايجايی حروف یک واژه مطرح شده است، اما ابن فارس نخستین کسی است که آن را به صورت یک نظریه مستقل مطرح کرد. مؤلف در این اثر کوشیده برای هر ماده اصول معنایی آن را ذکر کند و مشتقان مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند و در هر ماده دهها کلمه وجود دارد که هر کلمه را به صورت خاص تفسیر می‌کند.

ابن فارس «اصل» را در معنای لغوی پایه و اساس هر چیز دانسته اما در اصطلاح، آن را بن معنایی مشترک میان هیئت‌ها و کاربردهای مختلف یک ماده لغوی در وضع و لحاظ واحد می‌داند. (ابن فارس، ۱۰۹/۱؛ عباسی مقدم و دیگران، ۸۱). به عبارت دیگر «اصل» در اصطلاح ابن فارس بر معنای موضوع له مواد اطلاق می‌شود که در کاربردها و گونه‌های مختلف یک ریشه وجود دارد. هر چند پیش از ابن فارس برخی از معجم‌نگاران نیز «اصل» را در این معنا به کار بردند (جبل، ۱۲-۱۸)، اما در غالب موارد مقصود آنان از اصل ریشه لغوی است نه بن معنایی. مقصود از بن معنایی، آن معنایی است که معانی کاربردهای مختلف برگرفته از آن مشتق از آن باشد.

۳-۱. تبيين نظريه ابن فارس با مثال‌های قرآنی

اصل معنایی در قالب‌ها و هیئت‌های مختلف واژه وجود دارد. مقصود از هیئت، تغییرات صرفی واژه است که این تغییرات در تغییر نوع، مقدار، زمان و مکان واژه و به تبع تغییر معنای آن واژه مؤثر است. با توجه به اینکه رویکرد به اصل معنایی در فهم و دریافت کامل معنای واژه مؤثر است، نمونه‌هایی از مثال‌هایی قرآنی بر مبنای نظریه ابن فارس در ذیل تبيين شده است.

۱-۱-۳. واژه جن

ابن فارس در ماده «جن» می‌گوید: «الجيم و النون أصل واحد، و هو [السَّتْر] و التستّر» (ابن فارس، ۴۲۱/۱)؛ که جیم و نون مشدد بر یک گوهر معنایی دلالت دارد که آن پنهان کردن و پنهان شدن است و دیگر معانی که از سایر واژگان مشتق از این ماده حاصل می‌شود، به این اصل معنایی بازمی‌گردد. بدین ترتیب در واژگانی همچون «جن»، «جُنَّة»، «جِنَّة»، «جَنَّة»، «جَنِينَة»، «جَنَانَة» و «جَنَونَة» معنای پنهان شدن یا پنهان کردن نهفته است. گویا ابن فارس تلاش می‌کند میان واژگان هم ریشه پیوند ایجاد کند یا پیوندهای موجود را کشف نماید.

۱-۲-۳. واژه اكل

ابن فارس در معنای ماده «أكل ل» می‌گوید: «الهمزة و الكاف و اللام بابٌ تکثر فُروعه، و الأصل كلمة واحدة، و معناها التنقص» (ابن فارس، ۱۲۲/۱)؛ در نظر ابن فارس هرچند این ماده فروع و اشتقاقات متعددی دارد که از جمله می‌توان به «أكلة، أكلة، أكول، آكل، مأكـلـ، مـؤـكـلـ، أـكـيلـ، إـكـلـةـ، آـكـلـةـ، اـتـكـلـ، تـأـكـلـ، مـؤـكـلـ، أـكـالـ، آـكـلـ و مـئـكـلـ» اشاره نمود (همان، ۱۲۵-۱۲۲/۱) اما با این وجود دارای یک اصل معنایی است و آن هم «كم شدن» است. به عنوان نمونه «أكل طعام» (آل عمران، ۴۹؛ المائدہ، ۷۵) «أكل ربا» (البقره، ۲۷۵؛ آل عمران، ۱۳۰)، «أكل سحت» (المائدہ، ۶۲)، «أكل نار» (البقره، ۱۷۴؛ آل عمران، ۱۸۳) و «أكل مال» (البقره، ۱۸۸؛ النساء، ۲) از جمله استعمالات قرآنی این واژه است که با توجه به نظریه ابن فارس باید در همه این واژگان، اصل معنایی «كم شدن» لحاظ شده است.

۱-۳-۳. واژه حسب

در دو نمونه فوق ابن فارس بر اصل معنایی واحد تأکید داشت، اما در این نمونه به واژه‌ای پرداخته شده که در دیدگاه ابن فارس بیش از یک اصل معنایی دارد. ابن فارس

برخی از واژگان را دارای دو اصل معنایی دانسته و با تعبیر «أَصْلَان»، برخی از واژگان را دارای سه اصل معنایی دانسته و با تعبیر «ثَلَاثَةُ أَصْوْل» یا «أَصْوْلُ ثَلَاثَةٍ» و برخی از واژگان را دارای چهار اصل معنایی دانسته و با تعبیر «أَرْبَعَةُ أَصْوْل» یا «أَصْوْلُ أَرْبَعَةٍ» از آن یاد می‌کند که نمونه ذیل از آن جمله است و در نهایت برخی از واژگان را دارای پنج اصل دانسته و با تعبیر «خَمْسَةُ أَصْوْل» یا «أَصْوْلُ خَمْسَةٍ» از آن یاد می‌کند.

ابن فارس در ماده «ح س ب» می‌گوید: «الحاء و السين و الباء أصول أربعة؛ فالأول: العد... قال الله تعالى: الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ حُسْبَانٌ... وَ الْأَصْلُ الثَّانِي: الْكِفَايَةُ... وَ الْأَصْلُ الثَّالِثُ: الْحُسْبَانُ، وَ هِيَ جَمْعُ حُسْبَانٍ، وَ هِيَ الْوِسَادَةُ الصَّغِيرَةُ... وَ الْأَصْلُ الرَّابِعُ: الْأَحْسَبُ الَّذِي ابْيَضَ جِلْدَهُ مِنْ دَاءِ فَفْسَدَتْ شَعْرَتِهِ، كَانَهُ أَبْرَصُ...» (ابن فارس، ۵۹/۶۱)؛ یعنی: «حسب» دارای چهار اصل معنایی است، اولی: شمارش، در قرآن کریم نیز تعبیر حُسْبَان (الرحمن، ۵) به این اصل معنایی بازمی‌گردد. دوم: کفایت، سوم: حُسْبَان به معنای بالش کوچک، چهارم: «أَحْسَبُ» یعنی کسی که پوست او به علت بیماری سفید شده و موهای او از بین رفته و گویا به پیسی مبتلا شده است. ابن فارس برای این ماده چهار اصل معنایی ذکر می‌کند که دو مورد آن - یعنی معنای سوم و چهارم - مصدق انحصاری هستند و هر یک تنها یک کاربرد و یک مصدق بیشتر ندارند. اما در معنای اول و دوم دو بن معنایی در نظر گرفته شده که سایر معانی به این دو اصل باز می‌گردند. می‌توان گفت ابن فارس در این مورد به خصوص و در دیگر مواردی که بیش از یک اصل ذکر کرده نتوانسته بین معانی اصول یاد شده پیوند برقرار کند یا پیوندهای موجود را کشف کند، به همین دلیل آن واژه را دارای چند اصل معنایی پنداشته است. در این مورد شمارش و کفایت را دو اصل دانسته و حال آنکه کفایت نیز به اصل معنایی شمردن بازمی‌گردد؛ چرا که نهایت شمردن به کفایت ختم می‌شود.

۲-۳. رابطه اشتراق کبیر و اصل معنایی

برخی از لغویان معاصر همچون نصّار بر این باورند که نظریه ابن فارس همان نظریه

اشتقاق کبیر است (نصّار، ۷۸). در مقابل دیگر اهل لغت نظریه ابن فارس را متفاوت و مستقل از اشتقاق کبیر دانسته‌اند (جبل، ۱۹؛ حمزاوي، ۱۲۴). برای بررسی دقیق‌تر و قضاؤت بهتر در این مورد ابتدا انواع اشتقاق به اختصار بیان شده تا تفاوت اصل معنایی با اشتقاق کبیر روشن شود.

۱-۲-۳. انواع اشتقاق

اشتقاق به معنای صیاغت و ساخت یک کلمه از یک یا چند کلمه دیگر با محافظت بر تناسب لفظی و معنایی میان آنها است (امین، ۱). از این‌روی برخی از واژگان در لفظ و معنا از دیگر واژگان وام گرفته‌اند که از آن در زبان عربی به «اللغة الاشتقاء» یاد می‌شود (زیدی، ۳۱۳). ابن جنی (م ۳۹۲ ق) در الخصائص اشتقاقی را مطرح کرده که گاه با عنوان اشتقاق کبیر و گاهی اشتقاق اکبر نام می‌برد (ابن جنی، ۳۱۳) که البته به نظر می‌رسد مفهوم اشتقاق کبیر درست بوده و اشتقاق اکبر نوع دیگری از اشتقاق است. ابن جنی اشتقاق کبیر را همان اصل معنایی دانسته حال آنکه بین آن دو تفاوت وجود دارد. برای تبیین این تفاوت ابتدا به تبیین مفهوم اشتقاق و انواع آن می‌پردازیم.

۱-۲-۳.۱. اشتقاق صغیر

این نوع از اشتقاق همان اشتقاق صرفی است و هرگاه لفظ اشتقاق به صورت مطلق به کار برده شود به این نوع از اشتقاق انصراف دارد. در تعریف این اشتقاق گفته می‌شود: «عبارت است از ساخت و صیاغت یک کلمه از یک کلمه دیگر که در معنای ماده و ترتیب حروف اصلی همسان و متفق بوده و واژه دوم با آنکه معنای اصلی را داراست اما به دلیل اختلاف در حروف یا شکل با واژه اول به دلیل اشتقاق، بر معنایی فزون‌تر نیز دلالت دارد، همچون غافل که از غَفَلَ و قَلِيقَ که از قَلْقَ مشتق شده است (طلیمات، ۳۶ با اندکی تصرف).

۳-۲-۱. اشتقاق کبير

اين اشتقاق که ابن جنى آن را اشتقاق اکبر نيز ناميده، توسط خود وي چنین تعريف شده است: «اشتقاق اکبر عبارت است از حمل معنائي واحد بر يك ماده ثلاته و جابه جايی های ششگانه آن به گونه اي که همه اين ترکيب های ششگانه و تمام صيغه آن در معنai يکسان و واحد مشترك باشند. حال اگر يکي از اين ترکيب ها يا صيغه های آن با معنai مقصود ارتباط چندانی نداشت، باید به گونه اي ماهرانه ميان آنها رابطه برقرار نمود» (ابن جنى، ۱۳۴).

در اين تعريف که از سوي ابن جنى ارائه شده گويا در تلاش است اشتقاق کبير مصطلح و اصل معنائي تلفيق کند، اما باید در نظر داشت که اين دو، دو اصطلاح و مفهوم مجزا و مستقل از هم هستند. اشتقاق کبير از قلب و جابه جايی صامت های يك کلمه ۳ حرفی يا ۴ حرفی به دست می آيد که ميان آنها معنai مشترکي وجود دارد، مثلاً «کلم - کمل - مکل - لکم - لمک» که همه آنها در يك مفهوم (قوت و شدت) شريک اند (ابن جنى، ۱۳۴).

andiشه قلب در واژگان به خليل ابن احمد فراهيدی بازمی گردد. وي کوشیده است تا واژگان زبان عربی را باتکيه بر همه شکل های احتمالی که از جابه جايی صامت ها به وجود می آيد، گرد آورد کرده و مستعمل و غيرمستعمل آنها را از يكديگر باز شناسد و كتاب العين او نيز بر اساس همین andiشه تنظيم شده است.

نظريه ابن فارس نه تنها تلفيق اشتقاق کبير و اصل معنائي نیست، بلکه مفهومی در عرض اشتقاق کبير بوده و با آن متباین است؛ چرا که قلب لغوی و تغيير در ساختار لفظ چيزی غير از بازگشت چند معنا به يك معنai اصلی پس از رخ دادن اشتقاق است. اشتقاق کبير در پي کشف ارتباط معنائي ميان ريشه های متعدد بدون در نظر گرفتن ترتيب ميان آنها است که در حروف با هم مشترك باشند، حال آنکه نظريه ابن فارس در اصل معنائي از سويی در پي کشف ارتباط معنائي ميان مفردات يك ماده لغوی است که در حروف اصلی و ترتيب حروف يکسان هستند و قلب لغوی در آن رخ نداده و از سويی در صدد پيدا کردن بن معنائي برای يك واژه است (مؤيدی، ۳۴). همچنین ميان نظريه ابن فارس و اشتقاق

صغری هیچ نوع سازگاری وجود ندارد، بلکه اشتقاق صغیر در رتبه، مقدم بر اصل معنایی است، به این معنا که اصل معنایی پس از توجه به اشتقاق صغیر و تغییرات صرفی واژگان متصور است.

۳-۲-۳. اشتقاق اکبر

اشتقاق اکبر همان ابدال لغوی است. این نوع از اشتقاق به روابط معنایی واژگانی می‌پردازد که در آن‌ها ضمن حفظ ترتیب، یکی از صامت‌های سه‌گانه، به صامت قریب المخرج دیگری تغییر یافته باشد، مانند نعع - نهق، جذم - جذل. ابدال لغوی گاه با قلب نیز همراه است، مانند: احتم - احتم - ادهم (کیا، ۴). اما پدیده ابدال را بیشتر یک پدیده صوتی و لهجه‌ای دانسته‌اند، تا اشتقاقی (سیوطی، ۴۶۰؛ بدیع، ۲۰۸). این جنی از ابدال لغوی بدون نام‌نہادن بر آن سخن گفته، و نمونه‌هایی از آن را ارائه کرده است (ابن‌جنی، ۱۴۵؛ سیوطی، ۴۶).

این نوع از اشتقاق نیز با نظریه اصل معنایی ابن فارس متفاوت است؛ چرا که در اشتقاق اکبر تبدیل حرف یک واژه در واژه مشابه رخ می‌دهد و تلاشی برای رهیافت به بن معنایی صورت نمی‌گیرد. وجود ارتباط معنایی بین واژگانی که در آن اشتقاق اکبر رخ داده، امری متأخر بر اصل اشتقاق اکبر بوده و کشف پیوندهای موجود میان واژگان هم ریشه که رویکرد اصل معنایی است پس از وقوع اصل اشتقاق اکبر رخ می‌دهد و با آن نسبت تباین دارد.

۴- نظریه اصل معنایی راغب اصفهانی در مفردات

با توجه به اینکه مبانی و پیش فرض‌های بنیادین یک دانشمند سبب می‌گردد تا بیش از هر چیز اصول و مبادی ابتدایی علم خود را دقیق، تنظیم نماید و این مهم تهها پس از پی‌ریزی صحیح و منظم مبانی آن علم حاصل می‌گردد، از این‌روی در اغلب رشته‌های علمی، بخش اعظم نیروی محقق صرف فراهم‌سازی مبانی می‌شود تا از این طریق درک درستی از آن دانش به دست آید (کوئن، ۱). از این‌روی بررسی مبانی و روش کتاب مفردات قرآن راغب جهت دستیابی به دیدگاه نگارنده در خصوص اصل معنایی ضرورت دارد.

مسلک راغب در مفردات که بر بنیاد مواد اصلی کلمه سامان داده شده، چنین است که نخست ماده را با معنای حقیقی اش می‌آورد، آنگاه مشتقات آن را یاد می‌کند، سپس معانی مجازی را با تبیین علاقه حقیقت و مجاز عرضه می‌دارد (مودب، ۱۳۷۸ش، ۱۱)

راغب در مفردات قرآن روش‌های گوناگونی را برای تبیین معانی واژگان قرآنی به کار برده است. به نظر می‌رسد روش قرآن به قرآن در تبیین واژگان قرآنی یکی از مهمترین روش‌های راغب در مفردات است. وی در بسیاری از موارد از تعریف به اضداد بهره می‌گیرد. به عنوان چند نمونه وی در تبیین معنای واژه «أم» آن را در مقابل «أب» قرار می‌دهد (راغب، ۸۵)، «جن» را در مقابل «إنس» (همان، ۲۰۴)، «خرج» در مقابل «دخل» (همان، ۲۷۸) و «خفيف» را در مقابل «ثقيل» معنا می‌کند (همان، ۲۸۸). همچنین بهره‌گیری از کلمات مترادف با واژه مورد نظر، استناد فراوان به لغویان متقدم همچون خلیل بن احمد فراهیدی (همان، ۸۲، ۱۰۰، ۱۹۶، ۴۹۴) و ابن الاعرابی (همان، ۴۹۴)، عامه ادبی (همان، ۱۲۴)، عامه مردم (همان، ۲۳۶، ۷۸۷)، اشاره به تغییرات صرفی واژگان (همان، ۸۳، ۵۴۵، ۷۴۹، ۷۳۳) بیان انواع و انحصار استعمالات یک واژه (همان، ۴۱۱، ۷۸۱) و بهره‌گیری از روایات و استناد به اشعار از جمله دیگر روش‌های راغب در تبیین مفردات قرآنی است. از جمله مبانی راغب، ارجاع واژگان هم ریشه در یک ماده به اصل معنایی واحد است.

راغب در معنای لغوی «اصل» می‌گوید: اصل هر چیز، پایه آن است که اگر دارای ارتفاع گردد و بالا آید سایر اجزای آن نیز بالا خواهد آمد.^۱ (همان)

اصل معنایی در دیدگاه راغب اصفهانی نمی‌تواند بیش از یک معنا برای مشتقات یک واژه باشد. وی هرچند به این مطلب تصريح نکرده اما رویکرد و شیوه او در ارجاع معانی متعدد واژگان به یک معنا به خوبی این مطلب را اثبات می‌کند. علاوه بر آن در موارد متعددی که ابن فارس به چند اصل معنایی برای یک واژه قائل شده، راغب تنها بر یک اصل معنایی پافشاری می‌کند که موارد آن در مقایسه نظریه راغب و ابن فارس بیان خواهد

۱. «أَصْلُ الشَّيْءِ: قَاعِدَتِهِ الَّتِي لَوْ تَوَهَّمْتَ مِرْتَفَعَةً لَارْتَفَعَ بِارْتَفَاعِهِ سَائِرَهُ». [Downloaded from pnnmag.ir on 2025-08-16]

شد. نظریه راغب در اصل معنایی واحد با تعریف لغوی که از «اصل» ارائه داده همخوانی دارد؛ چرا وی اصل را پایه هر چیز دانسته و هر چیزی غالباً بر یک پایه استوار است که همان اصل و ریشه آن به حساب می‌آید.

اصل واحد همان حقیقت معنایی یگانه و یکسان و مفهوم اصلی است که در مبدأ اشتراق نهفته است و در همه صیغه‌های مشتق جریان دارد (مصطفوی، ۷۶). راغب اصفهانی در تبیین همه واژگانی که ذکر می‌کند در تلاش است تا با تعبیری همچون «هو فی الأصل»، «ولذلک یسمی...»، «و سُمِّيَ ما ... ل...»، «لذلک قال ...»، «و هو يرجع الى...»، «کل ذلك منه» و «منه ...» به اصل معنایی واحد توجه دهد بی‌آنکه نامی از واژه «اصل واحد» آورده باشد؛ البته در برخی از واژگان که به اصل معنایی آن اشاره دارد، از تعبیر «أصل الـ...» بهره گرفته است به عنوان نمونه در معنای «أُف» می‌گوید: «أصل الأُفْ: كل مستقدر من وسخ و قلامه ظفر و ما يجري مجرها، ويقال ذلك لكل مستخلف به استقدارا له» (راغب، ۷۹)؛ اصل أُفْ بمعنی هر چرکی و پلیدی است، و ناخن چیده شده، و هر چیزی که بخارط آلدگی و پلیدیش ازاله و چیده شود و گفته‌اند به هر عملی و چیزی که سبک و آلوه باشد أُفْ گویند. با دقت و تتبع در امثال این موارد چنین به دست می‌آید که وی تنها به اصل واحد معنایی برای واژگان فائق است. راغب در برخی از موارد که به پیوند میان واژگان یک ماده برای کشف اصل معنایی واحد موفق نمی‌شود، تنها معنای آن واژه را بیان کرده و در خصوص اصل معنایی سکوت می‌کند (راغب، ۴۰۶).

۴-۱. تبیین نظریه راغب اصفهانی با مثال‌های قرآنی

با توجه به اینکه رویکرد به اصل معنایی در فهم و دریافت کامل معنای واژه مؤثر است، نمونه‌هایی از مثال‌هایی قرآنی بر مبنای نظریه راغب اصفهانی در ذیل تبیین شده است.

۴-۱-۱. واژه جد

راغب در تبیین معنای واژه «ج د د» می‌گوید: «الْجَدُّ: قطع الأرض المستوية، و منه: جَدَّ

فِي سِيرِهِ يَجِدُ جَدًّا، وَكَذَلِكَ جَدًّ فِي أَمْرِهِ وَأَجَدًّا: صَارَ ذَا جَدًّا، وَتَصُورُ مِنْ: جَدَدْتُ الْأَرْضَ:

القطع المجرد، فقيل: جددت الشوب إذا قطعته على وجه الإصلاح، وثوب جديد: أصله المقطوع، ثم جعل لكل ما أحدث إنشاؤه، قال تعالى: **بَلْ هُمْ فِي لَبِسٍ مِنْ خَلْقِ جَدِيدٍ** إشارة إلى النشأة الثانية... و منه قيل للليل والنهار: **الْجَدِيدَانِ ... وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدُودٌ بِيَضْ** جمع **جُدَدٍ**، أي: طريقة ظاهرة، من قولهم: طريق مَجْدُودٌ، أي: مسلوك مقطوع... و **الْجَدُودُ وَ الْجَدَاءُ** من **الضَّانُ**: التي انقطع لبنيه» (راغب، ١٨٨-١٨٧)، در ترجمه و توضیح سخن راغب در این نمونه قرآنی می گوییم: اصل معنایی «جد» طی کردن زمین هموار است؛ [چرا که وقتی مسیری طی می شود گویا از ما قبل آن قطع می شود]، از همان اصل معنایی است: **جَدًّ فِي سِيرِهِ يَجِدُ جَدًّا وَ هَمْجُنِينَ: جَدًّ فِي أَمْرِهِ**. **أَجَدًّ** يعني دارای جدیت شد؛ [چرا که جدیت، به شوخی گرفتن و با سستی کار کردن را قطع می کند]، تصور شده از **جَدَدْتُ الْأَرْضَ** به معنای صِرْفِ قطع و طی مسافت باشد به همین جهت گفته شده: **جَدَدْتُ الشَّوْبَ زَمَانِي اطْلَاقِ** می شود که لباس را جهت ترمیم قطع کنند و بُرُوند. اصل معنایی پیراهن جدید، پیراهن قطع شده و بریده شده است، سپس برای چیز جدید به کار برده شده است. خداوند متعال فرمود: «**بَلْ هُمْ فِي لَبِسٍ مِنْ خَلْقِ جَدِيدٍ**» (ق، ١٥) که اشاره به نشأت دیگری دارد؛ [چرا که با آمدن نشأت آخرت، نشأت دنیا قطع می شود]... از همان اصل معنایی است که به شب و روز **«جَدِيدَانِ»** گفته می شود [چرا که با آمدن هر یک از شب و روز دیگری قطع می شود]... در آیه **«وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدُودٌ بِيَضْ»** (فاطر، ٢٧) **جُدُودُ** جمع **جُدَدٍ** به معنای راه آشکار است. از همین اصل معنایی است که گفته می شود: طريق مَجْدُودٌ که به معنای راه طی شده است... گوسفند **جَدُودُ وَ جَدَاءُ** گوسفندی است که شیر آن قطع شده باشد.

به خوبی روشن است که راغب در بررسی جدّ به معنای قطع تلاش است تا همه مشتقات ماده «قطع» را به اصل معنایی «بریدن» و «بریده شدن» بازگرداند و در موارد بسیاری همچون این نمونه در بازگرداندن معنای مختلف یک ماده به اصل معنایی واحد موفق بوده است.

۴-۲. واژه سحق

راغب در تبیین معنای ماده «س ح ق» می‌گوید:

«السَّحْقُ: تفتيت الشَّيْءِ، و يَسْتَعْمِلُ فِي الدَّوَاءِ إِذَا فَتَّ... و فِي الشَّوْبِ إِذَا أَخْلَقَ، يَقَالُ: أَسْحَقَ، و السَّحْقُ: الشَّوْبُ الْبَالِيُّ، و مِنْهُ قَيْلُ: أَسْحَقَ الْأَضْرَعَ، أَىٰ: صَارَ سَاحِقًا لِذَهَابِ لِبْنَهِ... و قَيْلُ: أَبْعَدَ اللَّهُ و أَسْحَقَهُ، أَىٰ: جَعَلَهُ سَاحِقًا، و قَيْلُ: سَاحِقَةُ، أَىٰ جَعَلَهُ بِالْيَا، قَالَ تَعَالَى: فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (راغب، ۴۰۱)؛ سحق به معنای کوبیدن و خرد کردن است و در خصوص کوبیدن داروها به کار می‌رود هنگامی که خورد شده و نرم کوبیده شود ... در مورد پیراهن کهنه سحق گفته می‌شود؛ [چرا که به دلیل استفاده زیاد از آن، گویا کوبیده و خورد شده و از بین رفته است] ... از همین اصل معنایی است اسْحَقَ الْأَضْرَعُ یعنی با از بین رفتن شیر [گویا شیردان کوبیده شده است]. گفته می‌شود: أَبْعَدَ اللَّهُ و أَسْحَقَهُ یعنی خدا او را دور کند و در هم بکوبد. گفته می‌شود: سَاحِقَةُ یعنی آن را کهنه کرد. خداوند متعال فرمود: «فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (الملک، ۱۱) [به این معنا که اهل جنهم در هم کوبیده شوند]. راغب در این نمونه نیز در تلاش است تا همه معانی ماده «سحق» را به اصل معنایی واحد، یعنی کوبیدن باز گرداند.

۴-۳. واژه سکون

راغب در تبیین ماده «س ک ن» می‌گوید: «السُّكُونُ: ثَبَوتُ الشَّيْءِ بَعْدَ تَحْرِكٍ، و يَسْتَعْمِلُ فِي الْإِسْتِيَطَانِ... السَّكَنُ: السُّكُونُ و مَا يُسْكَنُ إِلَيْهِ... و السَّكَنُ: النَّارُ الَّتِي يُسْكَنُ بِهَا، و السُّكْنَى: أَنْ يَجْعَلَ لِهِ السُّكُونُ فِي دَارِ بَغْرِيْرِ أَجْرَةِ... و سُكَّانُ السَّفِينَةِ: مَا يُسْكَنُ بِهِ، و السُّكَّينُ سَمَّى لِإِزْالَتِهِ حَرْكَةَ الْمَذْبُوحِ» (راغب، ۴۱۷)؛ سکون: ثبات هر چیز بعد از حرکت آن است که در منزل گرینی به کار می‌رود [چرا که منزل گرینی، ثبات بعد از حرکت است، چون کسی که خانه ندارد تا یافتن خانه، مدام در حرکت و تنقل است)، سکن به معنای سکون و آنچه بدان آرام گرفته می‌شود... سکن به معنای آتشی که به آن آرام گرفته می‌شود [چرا که وقتی مسافری از دور آتشی ببیند دلش آرام می‌شود که به جایی رسیده که حیات

و زندگی در آنجا جاری است]. سکنی به معنای اسکان دادن در منزل بدون درخواست اجاره بها است... سکان کشته به چیزی گفته می‌شود که با آن آرام گرفته می‌شود [چرا که سکان کشته باعث آرام گرفتن کشته و کنترل آن و حرکت در مسیر صحیح است]. به چاقو سکین گفته می‌شود؛ چرا که حرکت قربانی را از بین برده [و آن را ساکن می‌کند]. راغب در تبیین معنای ماده سکن آن را از یک اصل معنایی یعنی سکون بعد از حرکت دانسته و در تطبیق واژگان این ماده بر این اصل معنایی موفق عمل کرده است.

۵- مقایسه دیدگاه ابن فارس و راغب در تحلیل اصل معنایی

در مقایسه و تحلیل اصل معنایی واحد در مفردات راغب و همچنین تعدد معنایی در معجم مقایس‌اللغه می‌توان گفت:

ابن فارس در بسیاری از موارد که بنابر آمارگیری برخی از محققان حدود ۸۳٪ است (عباسی‌مقدم و دیگران، ۹۰) واژگان را دارای اصل معنایی واحد دانسته و بقیه موارد را دارای دو یا چند اصل معنایی می‌داند. این درحالی است که راغب تقریباً همه واژگان قرآنی را که مورد بررسی قرار داده، دارای اصل واحد می‌داند و در برخی از موارد که نمی‌تواند بین اصل معنایی واحد و معنای واژه مشتق از یک ماده پیوند ایجاد کند تنها معنای واژه را بیان کرده و سخنی از تعدد اصل معنایی به میان نمی‌آورد. نمونه‌هایی از کتاب معجم مقایس‌اللغه ابن فارس وجود دارد که او برخلاف بقیه صاحبان لغت، به ویژه راغب اصفهانی، معتقد به چند اصل برای یک ریشه لغوی است که در ذیل برخی از آنها به صورت تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته است:

۵-۱. واژه بور

ابن فارس در ماده «ب و ر» می‌گوید: «الباء و الواو و الراء أصلان: أحدهما هَلَكَ الشَّيْءُ وَ ما يَشِيهُ مِنْ تَعْطُلٍ وَ خُلُوٍّ، وَ الْآخَرُ ابْتَلَاعُ الشَّيْءِ وَ امْتِحَانُه» (ابن فارس، ۳۱۶/۱)، وی این ماده

را دارای دو اصل معنایی هلاک و امتحان دانسته است، حال آنکه دیگر لغویان و بهویژه راغب اصفهانی آن را تنها به یک اصل معنایی، یعنی «هلاک» بازمی‌گرداند (فراهیدی، ۲۸۵/۸؛ ابن سیده، ۱۲۸/۶؛ زمخشri، ۱۹۷۹، م، ۵۳؛ همو، ۱۴۳؛ راغب اصفهانی، ۱۹؛ ابن‌منظور، ۸۶/۴؛ زبیدی، ۱۱۶/۶؛ مصطفوی، ۳۸۳/۱؛ قرشی، ۲۴۸/۱) و می‌گوید: «البوار فرط الکساد و لما کان فرط الکساد یودی الى الفساد كما قيل كسد حتى فسد عبر بالبوار عن الهلاك» (راغب اصفهانی، ۱۹)؛ «بوار» شدت کساد است و چون شدت کساد به فساد می‌انجامند چنانچه گفته می‌شود کساد شد تا آنکه فاسد شد-از بوار به هلاک تعبیر شده است.

۵-۲. واژه بُغى

ابن‌فارس در تبیین معنای ماده «ب غى» چنین می‌گوید: «الباء و الغين و الياء أصلان: أحدهما طلب الشئ، و الثاني جنس من الفساد. فمن الأول بغية الشئ أبغيه إذا طلبتـه ... و الأصل الثاني: قولهـم بـغـى الجـرح، إذا تـرامـي إـلى فـسـادـ...» (ابن‌فارس، ۱/۲۷۱)؛ این ماده بر دو اصل دلالت دارد: ۱. طلب، همچون: بغیت الشئ أبغیه، به معنای آنکه آن چیز را طلب کردم.
۲. جنس فساد، همچون بـغـى الجـرح؛ یعنی زخم رو به تباہی و فساد رفت.

این در حالی است که راغب در تبیین معنای این ماده می‌نویسد: «طلب تجاوز الاقتصاد فيما يتحرجّ، تجاوزه ألم لم يتجاوزه...» (راغب، ۱۳۶)؛ طلب توأم با تجاوز از حد به عبارت دیگر: اراده و قصد تجاوز از حد یا در گذشتن از میانه روی حال چه عملاً تجاوز کند یا نکند.

در نگاه راغب «بغى» در معنای طلب افراط‌گونه به کار رفته است. با این بیان اصل دومی که ابن‌فارس گزارش کرده به همین اصل واحد معنایی بازمی‌گردد؛ چرا که رو به فساد و تباہی رفتن به دلیل طلب افراط‌گونه است و در مثالی که ابن‌فارس نقل می‌کند به این معنا خواهد بود که زخم به صورت افراطی طالب ایجاد تباہی در جسم است که البته از باب استعاره خواهد بود.

۵-۳. واژه حصد

ابن فارس در تبیین معنای ماده «ح ص د» چنین می‌گوید: «الحاء و الصاد و الدال أصلان: [أحدهما] قطع الشيء، والآخر إحكامه. و هما متفاوتان. فالأول حصد الزرع وغيره حصادا ... والأصل الآخر قولهم حبلٌ مُحْصَدٌ، أي مُمَرٌّ مفتول» (ابن فارس، ۷۱/۲). این ماده بر دو اصل دلالت دارد: ۱. قطع چیزی. ۲. محکم کاری. این دو اصل متفاوت [و بلکه متقابل] هستند. مثال اصل اول: حصد الزرع و غيره حصادا یعنی زارعت یا مانند آن را در و قطع کردم و مثال اصل دوم: حبلٌ مُحْصَدٌ به معنای ریسمان محکم و پیچیده شده است.

حال آنکه راغب در تبیین معنای این ماده می‌گوید: «اصل الحصد قطع الزرع ... و منه استعیر: حَصَدَهُ السيف... و حبل مُحْصَدٌ، و درع حَصَدَاءُ، و شجرة حَصَدَاءُ، كل ذلك منه...» (راغب، ۲۳۸)، اصل «حصد» قطع زراعت است... حَصَدَهُ السيف نیز از آن استعاره گرفته شده است... حبل مُحْصَدٌ، و درع حَصَدَاءُ، و شجرة حَصَدَاءُ همگی از این اصل معنایی نشأت گرفته [و به معنای ریسمان، زره و درخت بریده و قطع شده است].

نکته قابل توجه این است که راغب برخلاف ابن فارس حبل مُحْصَدٌ را به معنای ریسمان بریده شده می‌داند نه ریسمان محکم و به هم پیچیده، حال آنکه لغویان پیش از راغب و ابن فارس معنای مُحْصَدٌ را در این نوع استعمالات به معنای محکم شده با پیچیدن و فیل کردن دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۱۲/۳؛ خزاعی، ۴۶۸/۲؛ ابن درید، ۵۰۳/۱؛ ازهري، ۱۲۴/۴؛ ابن عباد، ۴۵۲/۲؛ جوهری، ۴۶۶/۲) که البته این معنا درست بوده و معنای ارائه شده توسط راغب را ناصواب می‌کند.

۵-۳-۱. دیدگاه مختار در اصل معنایی «حصد»

دیدگاه مختار در این مورد آن است که نه ابن فارس در بیان اینکه این ماده دارای دو اصل معنایی است به صواب رفته و نه راغب با آنکه به یک اصل معنایی در این ماده قائل است در تشخیص اصل معنایی آن موفق بوده است؛ چرا که به نظر می‌رسد اصل معنایی

واحد این ماده پیچیدن و محکم کردن است. توضیح مطلب آنکه هر چند حصد برای زراعت به کار برده شده اما معنای اصلی آن به اعتبار کاری است که بعد از درو کردن زراعت رخ می‌دهد و آن هم پیچدن خوش‌های گندم توسط یک ریسمان محکم و دسته‌بندی کردن آن است. در واقع معنای حصد معادل درو کردن نیست بلکه به معنای پیچدن خوش‌های چیده شده با رسمان است هر چند لازمه پیچیدن خوش با ریسمان، درو کردن و قطع ساقه آنها باشد، اما چون در ارتکاز ذهنی اهل لغت «حصد الزرع» به معنای قطع و چیدن بوده، برخی از آنان همچون راغب بر این شده‌اند که اصل معنای حصد قطع کردن است و برخی دیگر همچون ابن فارس علاوه بر این اصل معنایی، اصل معنایی محکم کردن را نیز افزوده‌اند. شاهد اصل معنایی مختار در این ماده علاوه بر نکته‌ی مذکور، نمونه‌های فراوانی از کاربرد این ماده است که به راغب نیز به برخی از آنها از جمله «تحصّد القوم» اشاره کرده (راغب، ۲۲۸) اما نتوانسته پیوند اصل معنایی قطع کردن با این کاربرد را کشف کند، و تنها آن را به معنای قوى شدن یک گروه به پشتونه یکدیگر دانسته است که در واقع به اصل معنایی محکم کردن بازمی‌گردد.

۵-۴. واژه ثبر

ابن فارس در تبیین معنای ماده «ث ب ر» چنین می‌گوید: «الثاء و الباء و الراء أصولٌ ثلاثة: الأول السهولة، والثاني الهلاك، والثالث المواظبة على الشيء...» (ابن فارس، ۴۰۰/۱)، ثیر بر سه اصل معنایی دلالت دارد: ۱. سهولت. ۲. هلاکت. ۳. مراقبت. اما راغب می‌گوید: «الثبور الهلاك و الفساد» (راغب، ۱۷۱)؛ ثبور به معنای هلاکت و فساد است. سپس مثال‌های قرآنی که بر این معنا دلالت دارند را بیان می‌کند: «دَعُوا هُنالِكَ ثُبُورًا - لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا» (الفرقان، ۱۴-۱۳)، همچنین: «وَإِنِّي لَأَظُنُكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثُبُورًا» (الإسراء، ۱۰۲). راغب معنای مثابر را مواظب می‌داند اما به پیوند میان آن و اصل معنایی هلاکت اشاره نمی‌کند.

۵-۵. واژه حجّ

ابن فارس در تبیین معنای ماده «ث ب ر» چنین می‌گوید: «الحاء و الجيم أصول أربعة. فالأول القصد ثم اختص بهذا الاسم القصد إلى البيت الحرام للنسك... والأصل الآخر: الحجّة وهي السنة. وقد يمكن أن يُجمع هذا إلى الأصل الأول؛ لأن الحجّ في السنة لا يكون إلا مرةً واحدة... والأصل الثالث: الحجاج، وهو العظم المستدير حول العين... والأصل الرابع: الحجّاجة النكوص» (ابن فارس، ۳۱-۲۹/۲)؛ ماده حجّ دارای اصول معنایی چهارگانه است: ۱. قصد است و سپس قصد خانه خدا به منظور انجام مناسک به این عنوان نامگذاری شده است. ۲. حجّة به معنای سال، که البته ممکن است این اصل به اصل معنایی نخست باز گردد؛ چرا که حج در سال تنها یک بار انجام می‌شود [به این معنا که در کل سال یک بار قصد می‌شود پس یک سال به اعتبار این قصد، سال نامیده می‌شود]. ۳. حجاج به معنای استخوان دایره‌ای دور چشم... ۴. حجّاجة به معنای شک و بازگشت از مواضع.

ابن فارس اصل معنایی دوم را به اصل معنایی نخست بازمی‌گرداند؛ چرا که موفق به کشف پیوند معنایی بین این دو شده است.

راغب در تبیین معنای ماده «حجّ» چنین می‌گوید: «أصل الحجّ القصد للزيارة... الحجّة: الدلالة المبينة للمحجّة، أي: المقصد المستقيم الذي يقتضي صحة أحد التقاضين... المحاجة: أن يطلب كلّ واحد أن يرث الآخر عن حجّته و محاجته» (راغب، ۲۱۸-۲۱۹)؛ اصل حج قصد زیارت است. حجّت به معنای دلالت روشن برای احتجاج است که معنای آن مقصد مستقیمی است که اقتضا دارد یکی از طرفین تقیض صحیح باشد... محاجة به این معنا است که هر یک از دو طرف بخواهد و قصد نماید تا حجت و احتجاج طرف مقابل را رد کند.

راغب اصل واحد معنایی حج را قصد زیارت می‌داند، اما ابن فارس علاوه بر آنکه با اصل معنایی واحد برای این ماده موافق نیست در اصل نخست نیز آن را مطلق قصد دانسته، نه قصد زیارت، که بمنظور می‌رسد این معنا صحیح‌تر است؛ چرا که نمونه‌هایی که خود راغب یاد می‌کند همگی به جز حج خانه خدا، به اصل معنایی مطلق قصد بازمی‌گردد و نه قصد زیارت.

۶- نقد دیدگاه ابن فارس در ایجاد اصل معنایی برای واژگان تک مصداق

ابن فارس در هنگام بیان اصول معنایی برخی از واژگان، برای واژگان مشتق از یک ماده که تنها بر یک مصداق قابل انطباق هستند قائل به اصل معنایی مستقل شده است. از این نوع واژگان به واژگان تک مصداق تعبیر می‌کنیم. این موارد در تسمیه برخی از اعیان خارجی به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه وی در ماده «ح س ب» سومین اصل این ماده را «حسبان» جمع «حسبانة» به معنای بالش کوچک می‌داند. در این نمونه واژه «حسبان» تنها بر یک مصداق قابل انطباق است که در خارج همان بالش کوچک است و همچون واژه «حسبب» و «حساب» از همین ماده نیست که دارای مصاديق متعدد باشد و در مورد افعال متعدد فاعل‌ها و مفعول‌های مختلف به کار رود. به نظر می‌رسد قرار دادن یک اصل معنایی مستقل برای چنین واژگان تک مصداق به این دلیل است که ابن فارس به پیوند معنایی بین این نوع واژگان و اصل معنایی واحد آن ماده که این واژگان از آن مشتق می‌شوند بی نبرده است، از این‌روی گمان برده که خود این واژگان تک معنا که غالباً بر یک عین خارجی تطبیق می‌شوند، به خودی خود یک اصل معنایی را تشکیل می‌دهند. در حالی که در همین مورد مذکور «حسبانة» یعنی بالش کوچک را از آن‌روی حسبانه گویند که برای سرگذاشتن یک فرد بر آن کفايت می‌کند، به این معنا که این واژه به اصل معنایی کفايت بازمی‌گردد نه آنکه خود، اصل معنایی مستقلی را تشکیل دهد.

راغب اصفهانی معنای واژگان تک مصداق را یا به اصل معنایی واحد بازمی‌گرداند یا اگر در یافتن پیوند میان واژه تک مصداق و معنای اصلی ماده موفق نیود، تنها آن واژه را معنا کرده و به اصل معنایی یا توجیه آن نمی‌پردازد تا راه برای دیگر پژوهشگران جهت یافتن پیوند میان آن واژه و اصل معنایی آن ماده باز باشد.

۷- نتایج مقاله

از مجموعه مطالب ارائه شده در این نوشتار، می‌توان بر نکات ذیل به عنوان نتایج

پژوهش تأکید نمود:

۱. يکی از مهم‌ترین روش‌های فهم متون دینی به ویژه قرآن کریم، اطلاع کامل و شامل از لغت بوده و شناسایی معنای واژگان راهی برای ورود به دروازه متون اسلامی و مهمترین آن قرآن کریم است. هر یک از اهل لغت برای دستیابی به معنای واژگان از یک سلسله مبادی و پیش فرض‌های بنیادین بهره می‌گیرند تا بهوسیله آن بتوانند دریافت و فهم معنای واژگان را تسهیل نمایند.
۲. در این پژوهش دو فرهنگ مهم معجم مقاييس اللげ ابن فارس و مفردات الفاظ القرآن راغب بررسی شد؛ ابن فارس و راغب هر دو در فرهنگ لغات خود از نظریه اصل معنایی بهره برده‌اند. اصل معنایی، همان معنایی است که یک واژه در همهٔ حالات و صیغه‌ها و مشتقّات آن دارا بوده و در هنگام تطور، آن معنای اصلی را حفظ می‌نماید. نظریه اصل معنایی با نظریه اشتقاء متفاوت بوده و از نظر رتبه متأخر از آن است.
۳. ابن فارس برای هر ماده، اصول معنایی آن را ذکر کند و مشتقّات مختلف آن ماده را به آن اصول برگرداند. ابن فارس در موارد فراوانی که برخی آن را ۸۳٪ دانسته‌اند به اصل معنایی واحد قائل شده که به نظر در این موارد موفق به کشف رابطه معنایی بین واژگان مشتق از یک ماده گردیده اما در بقیه موارد به دلیل عدم موفقّت در کشف رابطه معنایی جهت ارجاع به اصل واحد معنایی ناگزیر از ایجاد اصول معنایی شده که گاه تا پنج اصل را برای یک ماده برشمرده است.
۴. در مواردی که ابن فارس چند اصل معنایی ایجاد کرده، راغب به اصل معنایی واحد تأکید دارد و در بسیاری از موارد در کشف پیوند معنایی بین واژگان یک ماده موفق بوده است هرچند در برخی از موارد همچون «حصد» در تشخیص اصل معنایی واحد به خطأ رفته است.
۵. در برخی از موارد دیدگاه راغب با ابن فارس در ارائه اصل معنایی واحد همانگ نیست و در برخی موارد ابن فارس در کشف اصل معنایی دقیق‌تر از راغب عمل کرده است. راغب، برخلاف ابن فارس در صورت عدم کشف پیوند معنایی میان واژگان یک ماده به جای تأسیس و ایجاد اصل معنایی دیگر، تنها به ذکر معنای آن واژه اکتفا کرده و در خصوص اصل معنایی آن یا ارجاع آن به اصل معنایی مذکور در آن ماده سکوت پیشه کرده است.
۶. در این پژوهش ایجاد اصل معنایی در مورد واژگان تک مصدق توسط ابن فارس که غالباً بر اعیان خارجی تطبیق می‌شوند مورد نقد قرار گرفته است.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. ابن جنی، الخصائص، به کوشش محمد علی نجار، بیروت: المکتبة العلمیة، بی تا.
۳. ابن درید، محمد بن حسن، جمهورۃ اللغة، بیروت: دار العلم للملائیین، ۱۹۸۸ م.
۴. ابن سیده، علی بن اسماعیل، المخصص، بیروت: دارالکتب، بی تا.
۵. ابن عباد، صاحب، به کوشش محمدحسن آلیاسین، بیروت: کتاب العالم، ۱۴۱۴ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ق.
۷. احمدنزاد، امیر، بررسی روش تفسیری راغب اصفهانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴ش.
۸. ازهربی، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربي، ۱۲۲۱ق.
۹. امین، عبدالله، الاشتقاد، چاپ دوم، قاهره: انتشارات المکتبة الخانجی، ۱۴۲۰ق.
۱۰. بدیع یعقوب، امیل، موسوعة النحو و الصرف و الاعراب، بی جا، بی نا، ۱۹۹۸م.
۱۱. جبل، محمدحسن، الدلالة المحورية فی معجم مقاییس اللغة، دمشق: دارالفکر، ۲۰۰۳م.
۱۲. حمزاوی، محمدرشاد، مقاییس ابن فارس و أنس المعنی، شهریہ مجتمع اللغة العربية، مصر، محروم الحرام، ش ۱۴۱۹ق.
۱۳. خزاعی، ابو عیید قاسم بن سلام، الغریب المصنف، محمد مختار عبیدی، تونس: الموسسہ الوطنیہ للترجمہ و التحقیق و الدراسات بیت الحکمة، ۱۹۹۰م.
۱۴. دھدخد، علی اکبر، لغتname دھدخد، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: بی نا، ۱۴۱۲ق.
۱۶. زمخشیری، محمود بن عمر، اساس البلاغ، بیروت: دار صادر، ۱۹۷۹م.
۱۷. همو، مقدمہ الادب، تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ش.
۱۸. زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، به کوشش علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۹. زبیدی، کاصد یاسر، فقه اللغة العربية، عمان: دار الفرقان، ۲۰۰۵م.
۲۰. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، المزهر فی علوم اللغة و أنواعها، به کوشش محمد احمد جاد المولی، علی محمد بجاوی، محمد ابو الفضل ابراہیم، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۲۱. کیا، محمد صادق، قلب در زبان عربی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ش.
۲۲. طلیمات، غازی مختار، احمد بن فارس اللغوى، دمشق: دار طلاس، ۱۹۹۹م.
۲۳. طیب حسینی، سید محمود، روش شناسی قاموس قرآن، نامه جامعه، ش ۱۲۰، اسفند ۱۳۹۵ش.
۲۴. عباسی مقدم، مصطفی، سازجنبی، مرتضی، موسوی، سید محمد، واکاوی نظریه اصل معنایی در معجم مقاییس اللغة ابن فارس و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم مصطفوی، مطالعات ادبی متون اسلامی، ش ۱۳، بهار ۱۳۹۸ش.
۲۵. عک، خالد عبد الرحمن، اصول التفسیر و قواعده، چاپ دوم، بیروت: دار النفائس، ۱۴۰۶ق.
۲۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: هجرت، ۱۴۱۰ق.
۲۷. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۷۱ش.
۲۸. کوئن، بروس، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه عباسی توسلی و رضا فضل، چاپ سوم، بیروت: سمت، ۱۳۷۳ش.
۲۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۳۰. مودب، سیدرض، مبانی تفسیر قرآن، قم: دانشگاه قم، ۱۳۹۶ش.
۳۱. همو، مفردات قرآن؛ پژوهشی در واژه‌شناسی قرآن، قم: احسن الحديث، ۱۳۷۸ش.
۳۲. مؤیدی، حسین، فرایند ریشه‌یابی واژگان نهج البلاغه با تأکید بر روش این فارس، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه قران و حدیث، ۱۳۹۲ش.
۳۳. نصار، حسین، المعجم العربي نشأته و تطوره، چاپ چهارم، قاهره: دار المصر، ۱۹۸۸م.